

## گفتگو با مترجم ادبی؛

### گریگوری راباسا (۲)

ترجمه پروانه معاذاللهی  
دانشگاه ولی عصر رفسنجان

■ در گفتگوهای قبلی به دشواری‌های ترجمه دیالوگ اشاره کردید و گفتید که ترجمه دیالوگ‌های رمان بسیار سخت‌تر از ترجمه دیالوگ‌های نمایشنامه است. دقیقاً مشکلات ترجمه دیالوگ در ادبیات داستانی چیست؟

راباسا: اگر چنین حرفی زده‌ام الان مطمئن نیستم که دقیقاً چه منظوری داشته‌ام، ولی فکر می‌کنم منظورم این بوده که نوشتن (و ترجمه) دیالوگ‌های نمایشنامه آسان‌تر است چون کارگردان و بازیگران کمک می‌کنند تا دیالوگ‌ها طبیعی و واقعی به نظر برسد؛ ولی در نوشتن (و ترجمه) دیالوگ‌های رمان، نویسنده (و مترجم) تنها هستند و حس طبیعی بودن زبان را باید روی کاغذ القا کنند. ترجمه دیالوگ‌های رمان‌های بعضی از نویسندگان مخصوصاً آستریاس برایم دشوار بوده؛ چون این نویسنده سعی می‌کند تفاوت‌های لهجه‌ای میان اشخاص متعلق به طبقات اجتماعی خاص یا مناطق جغرافیایی خاص را نیز ثبت کند. در ترجمه نمایشنامه، همان‌طور که گفتم، مترجم این کار را به عهده بازیگران می‌گذارد. اما در ترجمه رمان انتقال این ویژگی‌ها به زبان مقصد کمی عجیب به نظر می‌رسد. در این موارد من خودم را خیلی به متن اصلی پای‌بند نمی‌کنم؛ بلکه تلاش می‌کنم به اتکای قوه تخیل خواننده تأثیر مورد نظر نویسنده را به طریق دیگر منتقل کنم. مثلاً اگر نویسنده می‌خواهد بگوید که قهرمان داستانش فردی روستایی است، مترجم می‌تواند نوعی زبان روستایی تصنعی خلق کند. از طرف دیگر، می‌دانیم که وظیفه مترجم این است که طابق النعل بالنعل اثری را در زبان دیگر بازآفرینی، یا به تعبیر علمای علم

بیوتکنولوژی، «کلون» کند. وقتی گفتم کار مترجم روتوش کردن متن مبدأ نیست منظورم همین بود. بعضی مترجمان که ذاتاً آدم‌های عصاقورت‌داده‌ای هستند دست به روتوش متن می‌زنند و به دیالوگ‌ها لطمه می‌زنند. در آثار مدرن دیالوگ‌ها باید به زبانی طبیعی نوشته شود. اما بعضی مترجم‌ها طوری دیالوگ را ترجمه می‌کنند که انگار بلد نیستند طبیعی صحبت کنند.

■ با توجه به تجربه‌ای که از ترجمه ادبیات داستانی آمریکای لاتین داشته‌اید، آیا بین رمان‌های بزرگ این قاره در دهه یا پانزده سال گذشته نوعی یکدستی و ارتباط متقابل احساس می‌کنید؟

راباسا: فکر می‌کنم لوئیس هرس در عنوان مجموعه مصاحبه‌هایش با نویسندگان آمریکای لاتین به وضوح به این موضوع اشاره کرده است. عنوان کتاب بسیار گویاست: به سوی ادبیاتی عامه‌پسند. به عقیده من، نکته‌ای که در گفته‌های همه این نویسندگان آمریکای لاتین مشترک است نکته‌ای است که در گفته‌های همه نویسندگان مدرن مشترک است. اگر می‌خواهی نویسنده باشی باید عضو باشگاه باشی. سابقاً نویسندگان آمریکای لاتین نویسندگانی واپس‌گرا بودند که آثاری به سبک قدما می‌نوشتند و ابداً پیشرو محسوب نمی‌شدند. نویسنده کلاسیک وقتی موفق است که از زمان خود جلوتر باشد، نه عقب‌تر. (در میان این نویسندگان ماشادو د آسیس استثناست زیرا که در قرن نوزدهم آثاری به سبک رمان‌های قرن بیستم خلق می‌کرد، هرچند که تا همین اواخر خارج از وطنش یعنی برزیل کسی او را نمی‌شناخت شاید به این دلیل که به زبان پرتغالی می‌نوشت.)

■ مقاله «شم ترجمه» شما را که می‌خوانیم، احساس می‌کنیم که از منتقدان ترجمه کلافه شده‌اید. آیا از زمان چاپ این مقاله در سال ۱۹۷۰ در کیفیت نقدهای ترجمه بهبودی می‌بینید؟

راباسا: من نسبت به منتقدان ترجمه آنقدر که در این مقاله به نظر می‌رسد سخت‌گیر نیستم. اگر در آنجا از منتقدان ترجمه گله کرده‌ام، منظورم همان افرادی بوده که آلاستر رید «پلیس‌های ترجمه» می‌نامد. غالب منتقدان ترجمه یا افراط می‌کنند یا تفریط. دسته‌ای از آنها آنقدر در جزئیات ترجمه دقیق می‌شوند که کلیت اثر را به‌درستی نمی‌بینند. به‌قول معروف، آنقدر جذب درخت می‌شوند که جنگل از چشمشان می‌افتد. البته در ارزیابی بسیاری از ترجمه‌ها یا در اکثر آنها متوجه شده‌ام که نقدی که منتقد بر آنها وارد کرده کاملاً به‌جاست. یعنی واقعاً اشتباهی در ترجمه رخ داده که گاهی به‌خاطر جهل

مترجم بوده، اما غالباً از بی‌دقتی او ناشی شده است. مثلاً، اگر مترجمی در ترجمه از اسپانیایی به انگلیسی کلمه *sentar* را با کلمه *sentir* اشتباه می‌گیرد، به احتمال زیاد از بی‌دقتی اوست نه از ناآگاهی‌اش. اشتباهاتی از این دست معمولاً سطحی و کم‌اهمیت هستند و نقدی که به این اشتباهات اهمیت دهد بی‌ارزش است. معمولاً دانشجویانی که دغدغه زبان مبدأ را دارند، چنین نقدهایی بر ترجمه می‌نویسند و من این افراد را ایرادگیر یا ملانقطه‌ای می‌دانم نه منتقد. (اجازه دهید همین‌جا بگویم که کلمه *target* را که به معنی زبان مقصد به کار می‌رود نمی‌پسندم، چون برای من چیزی را تداعی می‌کند که کشته یا سلاخی شده و لااقل با نیتی رذیلانه به آن شلیک شده است). منتقدان ملانقطه‌ای نمی‌توانند ارزیابی درستی از کلیت ترجمه ارائه کنند چون داوری در این زمینه بسیار دشوار است.

■ **موافقید که اکثر منتقدان ترجمه فاقد مهارت یا پیشینه لازم برای ارزیابی ترجمه هستند؟**

**راباسا:** بله، منتقدانی هستند که شناخت چندانی از زبان مبدأ ندارند و صلاحیت ندارند در مورد ترجمه‌ای صحبت کنند ولی در مورد آن اظهار نظر می‌کنند. گاهی ممکن است مترجم آنقدر اشتباه کرده باشد که اثر به کلی تغییر یافته و به کتاب دیگری تبدیل شده در نتیجه هر تفسیر کتاب هم به ناچار اشتباه خواهد بود. منتقدی که با زبان مبدأ آشنایی ندارد غالباً مترجم را ندیده می‌گیرد و رمان را به مثابه اثری که به زبان انگلیسی نوشته شده بررسی می‌کند. چنین منتقدی به ترس مترجم دامن می‌زند.

■ **واشنگتن‌پست در نقدی بر کتاب *باد تند* نوشته: «در این اثر، آستریاس به مدد زبان خود فضایی استوایی خلق می‌کند که قدرتمند، خفقان‌آور و کلافه‌کننده است».** آنچه در این عبارت عجیب است این است که منتقد ادعا می‌کند زبان شما در ترجمه انگلیسی کاملاً با زبان آستریاس در متن اصلی یکسان است. آیا چنین توصیفی تعریف از مترجم است یا نادیده گرفتن مترجم؟

**راباسا:** این اظهار نظر نابه‌جا که زبان ترجمه همان زبان آستریاس است نه تعریفی از زبان آستریاس است و نه آگاهی منتقد از نقش مترجم را نشان می‌دهد. جالب است بدانید که برخی منتقدین در مجلات دیگر زبان این ترجمه را «غیرانگلیسی» توصیف کرده‌اند. خواندن این نقدها باعث شد که آن مقاله را بنویسم و بگویم که ترجمه روتوش کردن نیست. نقدهایی از این دست همان‌طور که شما گفتید یک سری اظهارات عجیب هستند

که فارغ از درستی یا نادرستی شان از یک سو مهارت مترجم را تحسین می کنند، اما از سوی دیگر او را تحقیر می کنند چون تأثیری را که از خواندن ترجمه می گیرند به مترجم نسبت نمی دهند و برای او بابت خلق آن تأثیر در زبان انگلیسی اعتباری قائل نمی شوند. این، همان طور که گفتم، یکی از مشکلاتی است که از عدم آشنایی منتقد با متن مبدأ ناشی می شود. در مورد منتقد واشنگتن پست هم امیدوارم آنقدر کم عقل نباشد که فکر کند آستوریاس این اثر را به زبان انگلیسی نوشته است. این هم خودش دلیل دیگری است بر اینکه نام مترجم باید روی روکش جلد ترجمه قید شود. البته طبق مانیفست انجمن پندرباره ترجمه، نام مترجم بایستی روی روکش جلد ترجمه قید شود، اما انتشارات دانشگاهی و شرکت انتشاراتی کفاف تنها ناشرانی هستند که به طرق گوناگون این کار را می کنند. در بسیاری از مواقع، عبارت «با ترجمه عالی گریگوری راباسا» را روی جلد می بینیم، بدون اینکه مطلب دیگری در توجیه این تعریف ذکر شده باشد.

■ همین عبارت «با ترجمه عالی» هم غنیمت است. بهتر است از اینکه مترجم را ندیده بگیرند. ولی به نظر شما منتقد با گفتن چنین عبارت نسنجیده ای از زیر بار مسئولیت انجام یک بررسی انتقادی شانه خالی نمی کند؟ این عبارات مصداق ستایش مترجم در عین نادیده گرفتن او نیست؟

راباسا: بدیهی است که این گونه عبارت ها و ستایش ها تشویق آمیز هستند. به نظر من اگر واقع بین و بی احساس بودم و از چنین تعریف ها و ستایش هایی که البته احمقانه است لذت نمی بردم به این خوبی هم ترجمه نمی کردم. نمی شود گفت این عبارات مصداق ستایش مترجم در عین نادیده گرفتن اوست چون اسم مترجم در نقد ذکر می شود. البته به جز در موارد ترجمه جدید از آثار کلاسیک، منتقد باید نقدش را کوتاه بنویسد و چندان بر روی ترجمه تأکید نکند. حقیقتاً خواننده ها به خود کتاب علاقه مند هستند و نقد هم باید به همین مسئله بپردازد. نقدهایی از این دست را بایستی به مجلاتی مانند مجله شما سپرد چون واقعاً مورد نیاز هستند و خوانندگان هم از آنها استقبال می کنند. آنچه باعث دلگرمی مترجمان شده این است که نهادها و سازمان های مالی فدرال مانند «موقوفه ملی برای علوم انسانی» بیش از پیش به نقش مترجمان پی برده اند. این نشانه بسیار خوبی است. این نهاد در سال گذشته به مترجمان کمک های مالی کرده است که من فهرست آن را دیده ام و کاملاً مشخص است که اعطای این کمک ها طبق اولویت و اهمیت کتابها بوده است. بسیاری از مترجمانی که چنین کمک هایی دریافت کرده اند کاملاً

شناخته شده هستند و می توان گفت که کتاب ها به خوبی ترجمه خواهند شد و از آنجا که مترجمان در این نهاد به دقت نظارت می شوند مطمئنم که مترجمان کم تر شناخته شده هم مترجمان خوبی هستند.

احتمالاً در قیاس با سایر آفرینش های ادبی، شعر بیش از ترجمه نیاز به کمک مالی دارد. در رابطه با این مسئله، آموزش ترجمه نیز با اقبال و توجه خوبی روبرو شده است. من هنوز مطمئن نیستم که بشود ترجمه را آموزش داد، همان طور که شعر گفتن را نمی توان به کسی یاد داد. اما قطعاً تمرین آن تا این حد می تواند برای افراد مستعد مفید باشد. به من در کلاس های آموزش ترجمه خیلی خوش می گذرد و وقتی که ترجمه آموز مدرک ترجمه را دریافت می کند بیشتر از آموزش ترجمه لذت می برم. این افراد مانند افرادی که آموزش نگارش دیده اند می توانند استعداد های تازه نفسی باشند که مورد نیاز است.

#### ■ کلاس ها و کارگاه های ترجمه را به چه روشی برگزار می کنید؟

راباسا: در کلاس هایم نظریه های مختلف ترجمه را بحث می کنیم، البته اگر چنین نظریه هایی وجود داشته باشد. در مورد برخی ترجمه های کلاسیک صحبت می کنیم و ترجمه های مختلف را با هم مقایسه می کنیم و نقد می کنیم، ولی بخش اعظم کلاس صرف بررسی ترجمه دانشجویان می شود. ترجمه هر دانشجو را خوانده و نقد می کنیم و اگر در ترجمه ای مشکل خاصی وجود داشته باشد همگی وارد بحث می شوند و راه حلی ارائه می دهند. این شیوه کار جمعی که در آن برخورد آراء و سلیقه ها صورت می گیرد در کلاس های ترجمه خیلی خوب جواب می دهد. حتی در کارگاه اودیسه نیز نتیجه داده است. در این کارگاه یک شعر از اودیسه را انتخاب می کردیم و همگی تا حد امکان ترجمه آن را تصحیح می کردیم.

■ آیا دانشگاه کویینز رشته ترجمه در مقاطع فوق لیسانس و دکتری دارد؟ در دانشگاه نیویورک دانشجوی دکتری رشته ادبیات تطبیقی می تواند به عنوان پایان نامه دکتری اثری را ترجمه کند به شرط اینکه مقدمه عالمانه ای بر ترجمه اش بنویسد و تعلیقات و کتابنامه هم داشته باشد.

راباسا: به نظرم چنین پایان نامه هایی بسیار ارزشمندتر از بسیاری از رساله های انتقادی است که صرفاً از روی تکلیف نوشته می شوند. امیدوارم این اقدامات در سایر جاها نیز صورت

بگیرد و «سازمان موقوفه ملی برای علوم انسانی» بورس‌هایی برای این منظور اعطا کند. امروزه در رشته ادبیات واحدهای درسی بیشتری به ادبیات ترجمه شده اختصاص یافته تا دانشجویان بتوانند ادبیات ملل دیگر را سریع‌تر و بی‌واسطه بخوانند. اگرچه مدرسان زبان با چنین کاری سخت مخالفند و چنان از ترجمه بیزارند که آدم متحیر می‌ماند که آیا اینها به زبان سومری آنقدر مسلط هستند که کتاب گیلگمش را به این زبان بخوانند یا اینکه اصلاً نیازی به خواندن این کتاب نمی‌بینند؟ این علاقه همگانی به ترجمه روی هم رفته به صلاح همه است، از جمله به صلاح افرادی که زبان آموزش می‌دهند.

■ **با اینکه روزه‌روز به ترجمه اقبال بیشتری می‌شود، یکی از مسئولان در «سازمان موقوفه ملی» به تازگی اعلام کرده است که «ایالات متحده از لحاظ تعداد و کیفیت ترجمه‌ها از بسیاری از کشورهای دیگر فاصله دارد». به نظر شما این حرف درست است؟**

راباسا: بسیاری از کشورها بیشتر از ما ترجمه می‌کنند، اما غالب این ترجمه‌ها از رمان‌های بی کیفیت یا کتاب‌های کم‌ارزش خود ماست که خیلی زود به فراموشی سپرده می‌شوند. مطمئناً در زبان‌هایی که ما با خود بزرگ بینی آنها را «زبان‌های فرعی» می‌نامیم، کتاب‌های زیادی وجود دارد که بایستی ترجمه کنیم. چون اطلاعات کافی ندارم نمی‌توانم در مورد این موضوع با آمار و ارقام صحبت کنم، اما شک ندارم که در زبان پرتغالی آثار زیادی برای ترجمه به زبان انگلیسی وجود دارد. به نظر من، اگر کم ترجمه می‌کنیم یا علاقه‌ای به ترجمه نداریم دلیلش این است که از دیرباز نسبت به فرهنگ و زبان‌های خارجی تنگ نظر بوده‌ایم. اخیراً توجهی نسبت به قومیت‌گرایی پیدا شده است، ولی این قومیت‌گرایی را به موسیقی روستایی و زبانی که غالباً در حد کلام استاندارد هم نیست تنزل داده‌ایم. مثلاً آنقدر که در انگلیسی از کالباس لهستانی صحبت کرده‌ایم از کوپرنیک ستاره‌شناس لهستانی حرفی به میان نیاورده‌ایم. جالب است که کتاب‌های غیرانگلیسی زبان هیچ‌گاه به فهرست کتب پر فروش مجله تایم راه نمی‌یابد ولی مثلاً در برزیل بسیار نادر اتفاق می‌افتد که کتابی برزیلی در فهرست کتاب‌های پر فروش در برزیل قرار گیرد. 